

نکته‌ها و یادداشت‌ها

# یک روایت تاریخی در باب مثالب نویسی هشام کلبی

• علی بهرامیان



در آخر کتاب چاپ شده و از خط آن معلوم است که نسخه‌ای است متأخر. من هنوز این کتاب را از آغاز تا انجام نخوانده‌ام و اسناد آن را بررسی نکرده‌ام، اما در مراجعات مکرر، برخی نکات به نظر من رسیده است که باید در وقت وسیع‌تری آنها را به قصد اصلاح یا

از جمله آثار پرشمار اخباری بزرگ سده ۲-۳ ق، هشام بن محمد کلبی (متوفی حدود ۲۰۴ق)، کتابی بوده است با نام المثالب. از این کتاب چند نسخه تا روزگار ما باقی مانده است: یک نسخه کهن شناخته شده از آن که تاریخ کتابت آن در حدود سده هفت هجری است، در دارالکتب المصریه در قاهره موجود است و نسخه دیگری در موزه بغداد. نگارنده به یاد دارد که مرحوم استاد زریاب از اثری با همین نام یاد می‌کردند و می‌فرمودند نسخه آن در بغداد است و هرچه ما از طریق کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تقاضای عکسی از آن می‌کردیم، جواب صحیح نمی‌دادند. البته اکنون یادم نیست که نویسنده نسخه را هم نام می‌بردند یا نه؟ ولی به اغلب احتمال منظورشان نسخه کتاب المثالب کلبی بود، زیرا کورکیس عواد در فهرست نسخه‌های خطی موزه بغداد از این نسخه نام برده است. اکنون کتابی با نام مثالب العرب، تألیف هشام بن الکلبی، به کوشش نجاج الطائی پیش چشم من است. این کتاب در ۱۸۳ صفحه با فهرس اعلام و موضوعات، همراه مقدمه‌ای از مصحح، در ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م، منتشر شده و ناشر نام خود را نه بر پشت و روی جلد، بلکه در شناسنامه کتاب آورده است: دارالهدی، بیروت - لندن. البته از وضع ظاهری کتاب کاملاً پیداست که در قم یا تهران حروفچینی و چاپ شده است. آن گونه که مصحح در مقدمه بیان کرده، نسخه اساس او برای این چاپ، نزد شیخ محمد سماوی در نجف اشرف بوده است و معلوم نیست از دو نسخه مذکور در فوق و احیاناً نسخه‌های دیگر هم استفاده کرده است یا نه؟ گرچه در آغاز مقدمه به هر دوی آنها اشاره کرده است. عکسی از دو صفحه برگ نخست نسخه اساس - یعنی سماوی -



تکمیل، با اهل فضل و دانش در میان نهم. اجمالاً در این کتاب، نویسنده آن چه را که از اخبار و اشعار عرب چه در دوره پیش از اسلام و چه پس از آن، در باب عادات ناپسند و اشخاص بدنام در قوم عرب - به ویژه بنی امیه - یافته بوده، در یک کتاب گرد آورده است. البته بررسی ادبیات مثالب‌نویسی در سده‌های نخست هجری قمری، خود نیازمند مقاله و بلکه کتابی خاص است و از لابه‌لای همین روایات - که گاه جنبه شایعه دارند - نکته‌های بسیاری به دست می‌آید. باری، اگر نویسنده کتاب موجود، مردی مانند علان شعوبی یا یکی دیگر از شعوبیان آن روزگاران بود، بدگویی‌های او از عرب‌ها جای چندان شگفتی نمی‌داشت، ولی نویسنده هشام کلیبی است که بخش بزرگی از تراث عربی در زمینه انساب و اخبار عرب، به ویژه در قبل از اسلام، مرهون آثار متنوع اوست که برخی تا روزگار ما رسیده و بسیاری دیگر را به طور پراکنده، می‌توان در آثار مورخانی چون احمد بلاذری و محمد بن جریر طبری و امثال ایشان یافت. اما همین طبری، ذیل حوادث ۲۷۱ق، تحت فصلی با این عنوان «ذکر بعض سیر المهدی و أخباره» روایتی به نقل از محمد بن عمر واقدی نقل کرده است، که سبب علاقه هشام کلیبی را به مثالب‌نویسی نشان می‌دهد و از برخی جنبه‌های دیگر هم قابل توجه است:

محمد بن عمر [واقدی؟] یاد کرده است از حفص مولای مُزین، و او از پدرش که گفت: هشام کلیبی دوست من بود و ما با یکدیگر دیدار می‌کردیم و سخن می‌گفتیم و برای هم شعر می‌خواندیم، من او را در وضعی مندرس و با جامه‌ای کهنه و بر مرکوبی سخت نحیف می‌دیدم و بی‌چیزی در او و مرکوبش



آشکار بود. وضع بر این منوال بود که روزی به دیدارم آمد بر مرکوبی سرخ‌موی، از استران دربار خلافت، با زین‌افزار و لگامی از زین‌افزارها و لگام‌های دربار خلافت، جامه نیکو در بر کرده و بوی خوش به کار برده، من خشنودی بنمودم و بدو گفتم: نعمت را بر تو آشکار می‌بینم، به من گفت: آری، خبر آن با تو بگویم، ولی آن را پنهان دار: روزی در خانه بودم، میان ظهر و عصر، که فرستاده‌ای از مهدی [خلیفه عباسی] به نزد آمد، پس به نزدش [= خلیفه] رفتم و بر او وارد شدم، و او تنها نشسته بود و کسی در حضورش نه و نامه‌ای پیش روی داشت، گفت: نزدیک‌تر بیا هشام، نزدیک‌تر رفتم و در برابرش نشستم، گفت: این نامه را بگیر و بخوان، و از خواندن آن چه هم که شنیع و ناپسند می‌یابی، خودداری مکن، گوید: من در نامه نگریستم، چون اندکی خواندم، مطالب آن را سخت ناپسند یافتم و از دست افکندم و کاتب را لعن و نفرین گفتم، او به من گفت: به تو گفتم اگر هم مطالب آن را ناپسند و شنیع می‌یابی، رهایش مکن و به حقی که بر تو دارم، آن را تا آخر بخوان!، گوید: پس آن را خواندم و آن نامه‌ای بود که کاتبش، خلیفه را به دشنام‌های شگفت و منقصد گرفته بود، چندان که چیزی باقی نمانده بود، گفتم: ای امیر مؤمنان، این ملعون دروغ‌زن کیست؟ گفت: همین صاحب اندلس [که از بنی‌امیه بود]، گوید: گفتم: عیب و منقصد در اوست و در پدران و مادرانش، آن‌گاه به یک‌باره مثالب ایشان به گفتن گرفتم، و خلیفه خشنود شد و گفت: تو را سوگند می‌دهم که همه مثالب ایشان را بر کاتبی املاء کنی!، آن‌گاه کاتبی از کاتبان سرّ را فرا خواند و به او دستور داد تا در گوشه‌ای بنشیند و به من دستور داد تا به

نزد او روم، آن‌گاه کاتب از جانب خلیفه نامه‌ای تدارک کرد و من مثالب ایشان بر او املاء کردم و بسیار بگفتم چندان که چیزی باقی نگذاشتم تا آنکه از کتاب فراغت یافتم، آن‌گاه کتاب را بر خلیفه عرضه کردم و او خشنود شد و اندکی بعد، بر نامه مهر نهاد و آن را در کیسه‌ای نهادند و آن را به صاحب البرید سپردند و خلیفه فرمود تا آن را به شتاب به اندلس برند، آن‌گاه خلیفه بغچه‌ای خواست که در آن ده دست از جامه‌های نیکو بود و ده هزار درهم و این استر با زین‌افزار و لگام آن، و این‌ها را به من بخشید و به من گفت: آن چه را که شنیدی پنهان دار!

بسیار بعید است که کتاب موجود همه آن چیزی باشد که هشام کلبی بر کاتب سر املاء کرده و به اغلب احتمال بعدها آن را گسترش داده است. هم‌چنین در کتاب موجود مسائلی هست که بعید نیست بعدها آن را به نسخه کتاب داخل کرده باشند. بررسی این مسائل باشد برای وقتی وسیع‌تر!